

تحلیل آثار صادق چوبک بر اساس جامعه‌شناسی ساخت‌گرا

فاطمه کاسی^۱، یحیی طالبیان^۲، رحیمه سیاهی‌پور^۳

چکیده

ساخت‌گرایی یکی از شیوه‌های نقد ادبی است که به بررسی ساختارهای اجتماعی در آثار ادبی می‌پردازد. ایدئولوژی، از مهم‌ترین مباحث مورد توجه منتقدان ساخت‌گرا و از جمله مباحث مهم داستان‌نویسی عصر صادق چوبک است. چوبک در داستان‌های خود به انحاء و روش‌های مختلف، ایدئولوژی‌های گوناگون حاکم در جامعه وقت، از جمله ایدئولوژی اجتماعی (مردسالاری، طبقاتی و...)، سیاسی و مذهبی را به چالش می‌کشد. در این مقاله، ایدئولوژی و بازتاب آن در همه داستان‌های چوبک با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا، از دیدگاه دو منتقد معروف مارکسیست، لوسین گلدمن و جورج لوکاج مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش تحلیل و تفسیر، به تبیین یکی از مباحث مهم و اصلی مدنظر منتقدان ساخت‌گرا، تحت عنوان «ایدئولوژی» و جستجوی آن در داستان‌های چوبک از سه جنبه سیاسی، اجتماعی و مذهبی پرداخته شده است. نقد روحیه استعمارستیزی روشنفکران، ارائه تصویر برجسته از فشار سیاسی، ابراز تنفر از بی‌ثباتی وضعیت حاکم، اعتراض به فقدان آزادی بیان و... بازتاب ایدئولوژی سیاسی حاکم در جامعه عصر چوبک است. در بُعد اجتماعی، چوبک پایه و اساس تمام عقب‌ماندگی و رکود جامعه عصر خود را سوای بی‌لیاقتی حاکمان و حضور استعمار در ایران، غلبه فقر در جامعه در زوایای مختلف از جمله: مالی، فرهنگی و اجتماعی ناشی از برداشت‌های غلط از ایدئولوژی حاکم می‌داند. بازتاب ایدئولوژی مذهبی، تقریباً در تمامی داستان‌های چوبک به چشم می‌خورد. وی در داستان‌های خود به تشریح اثر منفی باورهای عامیانه و خرافاتی در ضعف فرهنگی جامعه خود می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

ساخت‌گرایی، جامعه‌شناسی ساخت‌گرا، ایدئولوژی، بازتاب، چوبک

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۷

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

fateme.casi@gmail.com

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

y.talebian@gmail.com

۳. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

به نظر علی دهباشی «چوبک، جزئیات در داستان‌ها را صرفاً به خاطر خود جزئیات شرح نمی‌دهد. داستان‌های او بیان‌کننده طبیعت بشرند و او طبیعت بشر را در هر شرایطی و به هر زبانی آشکار می‌کند. ادراک چوبک از انسانیت در شخصیت‌های این داستان‌ها، او را قادر می‌سازد که حدود راوی را از ناتورالیسم فراتر برد» (۱۳۸۰: ۸۶). وی در جایی دیگر از کتاب *یاد صادق چوبک*، با اشاره به سبک چوبک از دیدگاه

منتقدان، ضمن مردود دانستن انتساب چوبک به مکتب ناتورالیسم، می‌نویسد:

درباره سبک چوبک برخی از منتقدان اصرار دارند که آن را به «ناتورالیسم» منتسب کنند. لازم به توضیح است که ناتورالیسم، گذشته از خشونت و گاه استهجان کلام، یک اصل اساسی دارد که بر اساس مکتب تحصّلی و علم جرم‌شناسی مرسوم در قرن ۱۹ اروپا شکل گرفته است. آن مکتب به تأثیرهای شدید ارثی و ژنتیک معتقد بود. چنین اعتقادی در چوبک دیده نمی‌شود و خطاست اگر او را به خاطر چشم‌اندازهای پرنکبت آثارش که در واقع عکس برگردان‌های اجتماع اوست بکسره ناتورالیسم بدانیم (همان: ۳۷۶).

جمال میرصادقی با انتساب چوبک به دید ناتورالیستی، در این باره می‌گوید:

دید چوبک از مسائل، دیدی ناتورالیستی است و مثل تمام نویسندگان ناتورالیست، موضوع‌هایی را پیش می‌کشد که خوشایند همه کس نیست. زیرا جامعه چون فاحشه‌ای بزک‌کرده، چهره واقعی خود را از نظرها پوشانده است و اختلاف عمیقی که واقعیت زندگی با زندگی اجتماعی مرسوم دارد از چشم مردم پنهان می‌ماند و ابتذال و کثافت آن دیده نمی‌شود. نویسنده‌ای چون چوبک که این اختلاف را آشکار می‌کند و پرده از روی زشتی‌ها و پلیدی‌های عادی شده برمی‌دارد، مورد پذیرش عام و خاص قرار نمی‌گیرد و حتی ممکن است عده‌ای را برانگیزد که آثار او را بر خلاف مبانی اجتماعی، عفت عمومی و نزاکت اخلاقی بدانند و چماق تکفیر را بلند کنند (۱۳۶۰: ۲۸۶).

منتقدان مارکسیست، با قرار دادن متن در بافت تاریخی آن و تحلیل دیدگاه نویسنده راجع به زندگی، به یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مورد علاقه‌شان، یعنی «ایدئولوژی» دست می‌یابند. آنچه علاقه این منتقدان را برمی‌انگیزد، ایدئولوژی بیان‌شده توسط نویسنده و نحوه تعامل آن با ایدئولوژی شخصی خواننده است (برسler، ۱۳۸۶: ۲۳۰).

لوکاچ و گلدمن به بررسی ایدئولوژی و چگونگی تأثیر آن بر نویسنده برای خلق آثار ادبی می‌پردازند. آنان شیوه رئالیسم را که واقعیت‌ها و مسائل زندگی عام بشریت را در آثار ادبی انعکاس می‌دهند، پذیرفته و معتقد بودند که واقعیت‌های اجتماعی در آثار هنری از جمله داستان و رمان، بازتاب می‌یابند. از آنجا که نویسنده، در جامعه و با جامعه زندگی می‌کند، نمی‌تواند از آن فارغ باشد و از اوضاع حاکم بر آن جامعه تأثیر نپذیرد. «شاعر و نویسنده، هر چه متعهدتر باشد، بیشتر به پیرامون خود می‌نگرد و آنچه را می‌بیند و احساس می‌کند در اثر خود به تصویر می‌کشد. در نتیجه می‌توان گفت بین واقعیت و خیال یا جامعه و هنر، نوعی هم‌نوایی وجود دارد که انکار آن آسان نیست» (وحیدا، ۱۳۸۸: ۴۸).

چوبک در اکثر داستان‌هایش، ایدئولوژی حاکم را در همه جنبه‌ها مورد حمله قرار داده است و سعی دارد با به چالش کشیدن ارزش‌های نهادینه‌شده ایدئولوژی، تمامی مصائب اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه را از جانب پندارها و باورهای تحلیل‌رفته مذهبی در بین لایه‌های مختلف جامعه ببیند؛ اما پس از طرد و محکومیت ایدئولوژی مذهبی، چیزی جز یأس، سرخوردگی، واماندگی، پوچی و رها شدن در سلسله حوادث و قوانین ناتورالیستی یا رئالیستی، راهکار جذاب یا رهایی‌بخش برای نوع بشر ارائه نمی‌دهد.

در بررسی که از مجموعه داستان‌های چوبک به عمل آمده است، می‌توان گفت چوبک در نگارش مجموعه داستان‌های خود تلفیقی از روش‌های مدرنیسم، رئالیسم و ناتورالیسم را به کار بسته است. لوکاچ، مکتب رئالیسم را این‌گونه تعریف می‌کند: «در

سبک رئالیسم، واقعیت عینی به صورت سطحی گزارش نمی‌شود، بلکه نویسنده آن را با ذهن خلاق خود بازآفرینی و سعی می‌کند تا با مربوط کردن مسائل یک دوره خاص به سیر تحول بشر و ارائه چشم‌انداز آینده این تحولات، فرد را به خودآگاهی برساند» (ولی‌پور هفشجانی و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۲).

این دیدگاه در داستان‌های عروسک‌فروشی، دزد قالی‌پاق و نفتی، بیشتر به چشم می‌خورد؛ در حالی که نویسنده ناتورالیست، به شیوه منفعلانه فقط مانند یک تماشاگر، گزارشی از جامعه مورد مطالعه خود یا پیرامون زندگی خود بیان می‌کند. «ناتورالیست‌ها با توصیف کردن انسان‌ها به همان شیوه‌ای که اشیاء را توصیف می‌کنند، انسان را به سطح موجودات بی‌جان فرو می‌کاهند و به صورت «طبیعت بی‌جان» درمی‌آورند که از قابلیت و هدف بی‌بهره است. لوکاج این ویژگی‌ها را از تبعات شیء‌گرایی در جوامع سرمایه‌داری می‌داند» (همان: ۹۳).

در رمان مدرنیستی، با استفاده از مونتاژ، با شخصیت‌هایی مواجه‌ایم که با تک‌گویی و شیوه جریان سیال ذهن، واقعیت‌های جهان را به صورت تکه‌تکه بیان کرده و درون خود را آشکار می‌کنند. در این شیوه از رمان، شخصیت‌ها، بیمارگونه و بریده از دنیا معرفی می‌شوند. نویسنده به جای نشان دادن عمل آنها در برابر دنیای بیرونی، صرفاً به بیان زندگی درونی و تأثیرهای ذهنی آنها می‌پردازد (همان: ۹۲).

بنابراین می‌توان گفت که داستان‌های سنگ‌صبور، مردی در قفس و روز اول قبر، دارای ویژگی‌های مکتب مدرنیسم هستند و همچنین، با توجه به ویژگی‌های داستان‌نویسی به شیوه جریان سیال ذهن، می‌توان برخی از داستان‌های چوبک را در زمره این شیوه از داستان‌نویسی به حساب آورد. محمد طاهری و معصومه سپهری‌عسکر در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی شیوه به‌کارگیری جریان سیال ذهن در رمان سنگ‌صبور صادق چوبک»، ضمن تشریح این شیوه از داستان‌نویسی چوبک، در

مورد این سبک از داستان‌نویسی می‌گویند:

در داستان‌نویسی به شیوه جریان سیال ذهن، نویسنده تلاش می‌کند با کاوش فضای درونی و حالت‌های ژرف ذهنی، بنای داستان را بر تأثرهای ذهنی و هاله‌های اندیشه شخصیت‌ها، استوار سازد. نویسنده با یاری گرفتن از این تکنیک، به محتوای ذهن شخصیت‌ها یعنی دریافت‌ها، افکار، بینش‌ها، احساس‌ها و خاطره‌های آنها پی برده و صریح، نمایان می‌کند و در مکاشفه‌ای روانی، مخاطب خود را به فضایی می‌برد که در آن، به‌طور مستقیم، با تداعی معانی و لایه پیشگفتار ذهن شخصیت‌ها درگیر شده، با شکافتن تجربه‌های ذهنی و اندیشه‌ها، تماسی نزدیک با دنیای درون اشخاص داستان پیدا می‌کند (۱۳۹۰: ۱۷۱).

در آثار داستانی چوبک، علاوه بر سنگ‌صبور، داستان‌های مردی در قفس، روز اول قبر و بعد از ظهر آخر پاییز را می‌توان از شیوه‌های این سبک داستان‌نویسی نام برد.

پیشینه

صادق چوبک طی ۳۰ سال فعالیت ادبی، چهار مجموعه از داستان‌های کوتاه و بلند، یک رمان، دو نمایشنامه و ترجمه‌هایی از ادبیات آمریکا و اروپا منتشر کرده است. بعضی از آثار او، به روسی ترجمه و در شوروی منتشر شده است. داستان‌های صادق چوبک، در آثار محققان، تاکنون از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل و نقد قرار گرفته است. از جمله حسن محمودی (۱۳۸۲)، در کتاب نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک می‌گوید: «در قصه‌های او، اعتراف، مهم‌ترین عنصر است که نویسنده به زشتی‌ها و پلشتی‌های زمانه‌اش اعتراف می‌کند.» پیرامون ساخت‌گرایی اجتماعی در آثار دیگر داستان‌نویسان از جمله صادق هدایت، جلال آل‌احمد و... مقاله‌هایی نوشته شده است. از جمله آن می‌توان به «تحلیل داستان سه قطره خون صادق هدایت با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا» که توسط دکتر تسلیمی در سال ۱۳۸۸، به رشته تحریر درآمده است، اشاره کرد. بیش از ده‌ها مقاله با عناوین مختلفی از جمله

«صادق چوبک و ناتورالیسم فرویدزده لمپنی» (زرشناس، ۱۳۸۳)، «صادق چوبک، داستان‌نویس برجسته معاصر» (متینی، ۱۳۷۲)، «رمان‌نویسی دهه ۴۰ و چوبک سنگ‌صبور» (براهنی، ۱۳۸۷)، «تنگسیر، بازسازی اسطوره‌گونه داستانی واقعی» (خرمی، ۱۳۷۲)، «درباره تنگسیر اثر: صادق چوبک» (جمال‌زاده، ۱۳۴۶)، «دیدگاه نفس‌گرایانه صادق چوبک در بنای سنگ‌صبور» (فرخ، ۱۳۷۲)، «صادق چوبک و داستان قفس» (عزب‌دفتری، ۱۳۷۹) و مقاله‌هایی با عناوینی دیگر توسط سایر بزرگان به رشته تحریر درآمده است. در همه این مقاله‌ها و کتاب‌ها، آثار چوبک در زمینه‌های گوناگون مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در مقاله حاضر مجموعه داستان‌های چوبک از دیدگاه منتقدان ساخت‌گرایی مورد بررسی قرار گرفته است.

بازتاب ایدئولوژی در داستان‌های چوبک

ایدئولوژی، اصطلاح عمده متداول در مارکسیسم است. از نظر آلتوسر، فیلسوف مارکسیست فرانسه، ایدئولوژی، «نظامی از بازنمایی‌ها» است که با رفتارهای عینی ارتباط دارد. این نظام، افراد را قادر می‌سازد تا جایگاه خویش را در شبکه اجتماعی دریابند. بنابراین، ایدئولوژی، نظامی است که چارچوبی از فرضیه‌ها را در اختیار فرد قرار می‌دهد تا از طریق آن، نفس خود را درک کند (گرین و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

از نظر مارکسیست‌ها، مطالعه ادبیات و جامعه، به طرز ظریفی با هم مرتبط هستند. چنین رابطه‌ای ایجاد می‌کند که منتقد در این شیوه از نقد، پا را از پرداختن به عناصر ادبی فراتر گذاشته و به جهان و جهان‌بینی نویسنده پردازد. «منتقدان مارکسیست، با قرار دادن متن در بافت تاریخی آن و تحلیل دیدگاه نویسنده راجع به زندگی، به یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مورد علاقه‌شان، یعنی «ایدئولوژی» دست می‌یابند. آنچه علاقه این منتقدان را برمی‌انگیزد، ایدئولوژی بیان‌شده توسط نویسنده و نحوه تعامل آن با ایدئولوژی شخصی خواننده است» (برسler، ۱۳۸۶: ۲۳۰).

به نظر گلدمن، تفکرها و برداشت‌های یک گروه اجتماعی یا گروهی بزرگ‌تر از آن، مانند اندیشهٔ مردمان یک کشور در برهه‌ای مشخص از تاریخ، همواره در حال تکامل و پیشرفت است، گلدمن، این انسجام در فکر و اندیشهٔ گروه اجتماعی را «جهان‌نگری» می‌نامد. نویسنده و شاعر در آفرینش فرهنگی، تابع نیت‌های همین طبقات اجتماعی است (رک: گلدمن، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۱).

به گفتهٔ روزبه کایوا، نویسنده فقط برای قصه گفتن، برای شرح دادن یا بیان کردن نمی‌نویسد، بلکه می‌خواهد با خلق اثر خود، چیزی بر جهان بیفزاید. وظیفهٔ او نه تعلیم است و نه تسلی، بلکه این است که قوهٔ تفکر را به حرکت آورد، احساس‌ها، اندیشه‌ها و خیال‌ها را بیدار کند و شگفتی برانگیزد، وظیفهٔ او حتی ممکن است ضربه زدن و آزرده شدن باشد (همان: ۵۸).

گلدمن مانند پیازه معتقد است که تمامی اعمال و رفتارهای انسان، خصلتی بامعنا دارند که البته همیشه آشکار نیست و پژوهشگر باید با کار خود، آنها را روشن کند. آفرینش ادبی، یک عمل است و در نتیجه، بامعناست، اما فقط وقتی معنای حقیقی آن آشکار می‌شود که در مجموعهٔ زندگی و رفتار انسان گنجانده شود، آن هم نه رفتار یک انسان خاص، بلکه رفتار یک طبقهٔ اجتماعی که حتی ممکن است نویسنده به آن تعلق نداشته باشد (ولی پور هفشجانی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

چوبک در داستان سنگ‌صبور با پیش کشیدن زلزلهٔ شیراز و از بین رفتن شهر و زندگی مردم، گریزی به از بین رفتن آثار باارزش بزرگانی دارد که در گذشته دارای شکوه و عظمت بودند و تمامی این جریان‌ها، ذهنیت او را به خود مشغول کرده است که چرا باید چنین بشود؟ این احساس او، بیشتر زمانی قوت می‌گیرد که می‌خواهد برای کسی که او را بسیار دوست دارد، داستانی بنویسد، ولی مطمئن نیست که با آمدن زلزلهٔ حوادث و زلزله‌های سیاسی و ایدئولوژی، آثارش باقی خواهد ماند یا نه؟ چیزی که شک و تردید وی را دوچندان می‌کند، نگاهش به گذشته است. از امپراتوری باعظمت

ایران در دوره اشکانیان و ساسانیان و از داستان‌های منظوم کلیله و دمنه رودکی هیچ اثری نمی‌یابد. از تاریخ ۳۰ جلدی بیهقی، جز چند جلد آن باقی نمانده است و... همه اینها سؤال‌هایی است که ذهن وی را به خود مشغول می‌کند.

در داستان‌های چوبک، ایدئولوژی، مهم‌ترین عامل و تأثیرگذارترین عنصر در پیدایش آثار فلاکت‌بار در جامعه است و برای اثبات این امر، ساختار حاکم جامعه را از سه زاویه سیاسی، اجتماعی و دینی، مورد هجمه قرار می‌دهد. وی تنها راه نجات جامعه را شکستن قفل و زنجیرهایی می‌داند که از گذشته دور (از زمان سلطه عرب بر ایران)، مردمان جامعه را بدان بسته‌اند. او در بسیاری از داستان‌ها، از فضای رعب و وحشت و خفقان به صورت سمبلیک و نمادین، صحنه‌های سنگین و ترس‌آوری را ترسیم می‌کند که شرح آن در موارد زیر به تفصیل می‌آید.

ایدئولوژی سیاسی

یکی از مباحثی که چوبک در داستان‌هایش سعی در به چالش کشیدن آن دارد، اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه است که همچون میراثی از گذشته بر ساختار اجتماع عصر وی حاکمیت دارد و متأثر از عواملی است که ناخواسته بر کل جامعه ایران تحمیل شده است. او برای رهایی جامعه از چنین قید و بندی، به آثار و فجایع حاکمیت این ایدئولوژی به روش توصیفی، ناتورالیستی و... می‌پردازد. اگرچه در مطالعه و بررسی شیوه نگرش چوبک در مسائل سیاسی عصر زندگی وی چنین به نظر می‌رسد که کاملاً از قضایای سیاسی فاصله گرفته و هرگز در هیچ‌یک از گروه‌های سیاسی عصر وارد نشده است، اما با توجه به تبخّر و توانایی خود در امر داستان‌نویسی، شاید به مراتب بیش از معاصران خود که مستقیم در احزاب سیاسی وقت فعالیت داشته‌اند، توانسته اوضاع نابسامان سیاسی را در داستان‌های خود انعکاس دهد (رک: محمودی، ۱۳۸۲: ۵۸).

نقد ضعف روحیه استعمارستیزی روشنفکران وقت

چوبک در داستان یحیی، با آوردن نام «دیلی نیوز» به نقد فضای سیاسی ایران می‌پردازد. وی می‌گوید اگرچه رسیدن به آزادی‌های سیاسی جزء آرمان‌های روشنفکران بود، اما پس از وقوع یک مشکل (کودتای ۲۸ مرداد) این فکر از ذهن مردم پاک می‌شود و حاکمی که با شعار مبارزه با استعمار آمده بود، پس از کودتا، آن شعار را به کلی فراموش می‌کند و فکر و مسیر دیگری را در پیش می‌گیرد. چوبک، این دگرگونی در اوضاع سیاسی کشور را با بیان دو اسم ناهمگون «دیلی نیوز» و «پریموس» بیان می‌کند تا خواننده را به تفکر وادارد و او را به منظور اصلی رهنمون شود.

تو کوچه رسید شروع کرد به دویدن. فریاد زد «دیلی نیوز»، «دیلی نیوز»، به هیچ‌کس توجهی نداشت... هر قدر آن اسم را زیادتر تکرار می‌کرد و مردم از او روزنامه می‌خریدند بیشتر از خودش خوشش می‌آمد... اما همین‌که بقیه پول خرد یک پنج‌ریالی را تحویل آقای داد و... دیگر هر چه فکر کرد، اسم روزنامه یادش نیامد... ترس ورش داشت... ناگهان قیافه‌اش عوض شد و نیشش باز شد و از سروصورتش خنده فروریخت. پا گذاشت به‌دو و فریاد کرد: «پریموس، پریموس» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۲۳).

انتقاد به وضعیت سیاسی جامعه با گریز به جوامع دیگر

چوبک در برخی از داستان‌هایش، برای جهت بخشیدن به افکار و اعتقادهای خودش، جامعه روز را مدنظر قرار می‌دهد. آنچه از استعمار انگلیس در جامعه هند رخ داده، الگویی است تا خواننده را با خود همراه کند، قضاوت او را درباره اوضاع اجتماعی در جامعه‌ای مانند هند با جامعه ایران مقایسه کند و نوع برخورد با مشکلات اجتماعی را به قضاوت بکشاند.

چوبک برای انتقاد از وضعیت اجتماع، رفتارهایی را که از طبقات مختلف اجتماعی در به‌وجود آمدن این وضعیت دخیل بوده است، مورد توجه قرار می‌دهد. از جمله،

استبداد و خفقان را که شکل بارز آن، استعمار زندگی در هندوستان است. به عنوان مثال در داستان مردی در قفس، نفرت شخصیت «سیدحسن خان»، به وسیله یک قلم تراش که متعلق به انگلستان است، بیان می شود و حتی خود «سیدحسن خان» هم نمی داند که این نفرت از چیست!

«در بین آن همه اسباب خانه، فقط یک قلم تراش دسته صدفی ۱۲ تیغه‌ای «راجرز» بود که آنرا ۳۰ سال پیش در «آگره» از روی میز یک رفیق صمیمی هندی خودش دزدیده بود و به این قلم تراش علاقه و هم کینه داشت» (همان: ۹۴).

تندر «سیدحسن خان» از قلم تراش انگلیسی، می تواند به دلیل یادآوری استثماری انگلیسی ها در هندوستان، یادآوری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران و ایجاد فضای خفقان در ایران باشد که او را ناراحت می کند.

اعتراض به فقدان آزادی بیان

چوبک در داستان سنگ صبور می خواهد از وضعیت اسفبار زندگی همسایگانش بنویسد ولی از اوضاع سیاسی حاکم واهمه دارد. به نظر احمدآقا، مردم اطرافش چنان در فساد، فلاکت، بدبختی، جهل و باورهای خرافی غرق هستند که برای نوشتن همه این اوصاف زشت و کریه ناچار است واقعیت های محض را به قلم آورد. این امر ممکن است با توجه به جو سیاسی حاکم وقت به مذاق صاحب منصبان و مردان حکومت خوش نیاید و اسباب دردسر احمدآقا بشود. جو حاکمی که از ادبیات و هنر روشنگر و واقع گرا می هراسد و اجازه نشر آثار هم قطاران چوبک را نیز منع می کند و برای سرپوش نهادن به اوضاع حاکم، اقدام به دستگیری روشنفکرانی می کند که درصدد برملا کردن زشتی ها و تیرگی های آن هستند.

«درسه، همه چیز رو بم گفته. چیزایی گفته که نوشتنی نیس. حقیقت های عوری از زندگی گفته که آگه کسی جرئت کنه یه روز رو کاغذ بیاردشون از بس راسه کسی باورشون نمی کنه. نویسندگی چه هنر ناقصیه. هیچ وقت نمیشه حقیقت رو رو کاغذ آورد» (همان: ۵۷).

ارائه تصویر برجسته از فشار سیاسی

در داستان قفس که تمثیل گونه‌ای از وقایع پس از کودتای ۲۸ مرداد است، چوبک این وضعیت را با لحنی خسته و ناامید توصیف می‌کند: «همه منتظر و چشم به راه بودند. سرگشته و بی‌تکلیف بودند. رهایی نبود. جای زیست و گریز نبود. فرار از آن منجلاب نبود. آنها با یک محکومیت دسته‌جمعی در سردی و بیگانگی و تنهایی و سرگستگی و چشم به‌راهی برای خودشان می‌پلکیدند» (۱۳۸۸: ۸۰).

گاهی در قفس باز می‌شود و دستی سیاه و چرکین بیرون می‌آید و یکی را می‌برد تا کارد بر حلقش بمالد. این دست می‌تواند هم خصلت هراسناک استبداد سیاسی را نمایش دهد و هم نشانه سرنوشت کور باشد. بقیه آنها که در قفس‌اند، بی‌اعتنا به مرگ دیگران، به نوک زدن در کثافت و شهوت‌رانی مشغول هستند.

قفس را، هم می‌توان به فضای سیاسی - اجتماعی که نویسنده‌اش در آن زیسته نسبت داد و از این زاویه به آن نگاه کرد و هم می‌توان آن‌را به نگاه جبری چوبک نسبت داد.

علی‌دهباشی در کتاب *یاد صادق چوبک*، با اشاره به شخصیت «مخمل» در داستان *انتری که لوطیش مرده بود*، به‌عنوان سمبل افراد جامعه وقت که محکوم به اسارت بودند، یاد می‌کند. از نظر وی، «مخمل داستان چوبک در سطح نمادین، موجودی محکوم به اسارت را نشان می‌دهد؛ اما از نظر اجتماعی، شاید جامعه پس از شهریور ۱۳۲۰ ما را به نمایش گذاشته باشد. استبداد ۲۰ ساله، فرو ریخته و مطبوعات، احزاب و مردم آزاد شده‌اند اما این آزادی نیست، هرج و مرج است. بازار دشنام گرم است. همه یکدیگر را متهم به دزدی و خیانت می‌کنند و در گرفتن تصمیم درست ناتوان هستند. «مرگ لوطی به او آزادی نداده بود. فرار هم نکرده بود. تنها فشار و وزن زنجیر زیادتر شده بود. او در دایره‌ای چرخ می‌خورد که نمی‌دانست از کجای محیطش شروع کرده و چند بار از جایگاه شروع، گذشته. همیشه سر جای خودش و در یک نقطه در جا می‌زد» (دهباشی، ۱۳۸۰: ۴۲۷).

نقش تأثیرگذار افراد در تغییر حاکمیت ظلم و استبداد

چوبک در داستان دسته گل، با آوردن شخصیت کودک به عنوان نماد انسان‌های صالح، به نقش این افراد در اصلاح و تغییر روند اداری در جوامع زنگار گرفته که دچار فساد اداری شده‌اند، می‌پردازد. در این داستان، کودک می‌تواند نمادی از افراد پاک‌سرشت و معصومی باشد که از فضای سنگین سکوت و خفقان خسته شده‌اند و تمایل دارند حتی با صدای یک ترقه، این فضا شکسته شود؛ اما حاکم ظالم به خاطر عملکرد نادرستش در گذشته و سلب اعتماد از همه زیردستان، از هر نوع صدایی وحشت دارد و آنرا موجب هلاک خویش می‌پندارد که سرانجام نیز چنین می‌شود.

این طرف و آن طرف خود را نگاه کرد و با شتاب از اتومبیل بیرون پرید.

اما هنوز گامی برنداشته بود که ناگهان پسر بچه ۱۰، ۱۲ ساله ولگردی دوان دوان و نفس زنان جلوش بند شد. یک پاسبان باتوم به دست دنبال پسرک می‌دوید و می‌خواست او را بگیرد. پسرک در آن گیرودار ترقه‌ای که تو مشتش بود قایم به زمین کوبید... رئیس همچنان که نیمه تنش تو در اداره و نیمی دیگرش تو خیابان بود، بی حرکت ماند... ناگهان دور خودش چرخ می‌زد و گرمی رو زمین نقش بست (چوبک، ۱۳۵۲: ۶۹).

بازتاب ایدئولوژی اجتماعی در داستان‌های چوبک

«جامعه‌شناسان ساخت‌گرا، بازتاب ایدئولوژی، ساختارها و صورت‌بندی‌های اجتماعی را در متن جستجو می‌کنند و آنگاه توانایی نویسنده‌گان و فردیت آنها را در تحولات اجتماعی نشان می‌دهند» (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

جورج لوکاک، یکی از منتقدان بزرگ معاصر در حوزه جامعه‌شناسی و ادبیات، به

تشریح تأثیر و تأثر متقابل ادبیات و جامعه، در سطح وسیعی پرداخته است.

بازتاب از دیدگاه لوکاک، امری کم و بیش انضمامی است. یک رمان در

صورتی می‌تواند خواننده را به کسب بصیرت مشخص تری نسبت به واقعیت

هدایت کند که از درک اشیاء بر اساس شعور متعارف صرف فراتر رود. یک اثر ادبی، نه فقط پدیده فردی مجزا، که کل فرایند زندگی را منعکس می‌کند اما خواننده همواره آگاه است که اثر، خود واقعیت نیست، بلکه شکل خاصی از بازتاب واقعیت است (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۱۰۲).

لوکاچ ادبیات را جهان کوچکی می‌داند که جهان بزرگ‌تری (واقعیت جهان) را بازتاب می‌دهد. از نظر او، این محتواست که شکل را پدید می‌آورد، همچنان‌که مرکز هر محتوایی نیز انسان است. لوکاچ معتقد است که ما فقط وقتی می‌توانیم مسائل یک دوره را به‌درستی طرح کنیم که آن‌را به تمامیت ببینیم (عسکری، ۱۳۸۶: ۵۳).

چوبک علاوه بر آنکه بسیاری از معضلات جامعه ایران را متأثر از وضع سیاسی و نوع حاکمیت آن می‌داند، ایدئولوژی اجتماعی، عرف و سنت‌های رایج در آن‌را نیز بی‌تأثیر نمی‌داند.

شرح مشکلات اجتماعی

فقر

فقر و پیامدهای مخرب آن در جامعه، بازتاب بسیار وسیعی را در داستان‌های چوبک به خود اختصاص داده است. فقر با مصادیقی از قبیل: «فقر و فساد»، «فقر، مسخ و کراهت ارزش‌های انسانی»، «فقر و فروپاشی خانواده»، «فقر و حرص و حقه‌بازی»، «فقر و غلبه ارزش‌های کاذب» و «فقر و استفاده ابزاری از انسان‌ها» که بیانگر ضعف و اضمحلال زمینه‌های رشد و تعالی جامعه عصر زندگی چوبک است، در بیشتر داستان‌ها، حضوری فعال و زنده در سرنوشت فلاکت‌بار شخصیت‌ها دارد. در اغلب داستان‌های چوبک با شخصیت‌هایی مواجه‌ایم که به‌دلیل نداشتن تمکن مالی برای گذران زندگی، جذب مراکز فساد می‌شوند. در داستان سنگ‌صبور، گوهر، برای تأمین مایحتاج زندگی خود، فرزندش و جهان سلطان (خدمتکار مفلوک خانه حاج اسماعیل) به صیغه شدن روی می‌آورد و با درآمد حاصل از آن، زندگی خود را می‌گذراند و

سرانجام در همین راه جان خود را از دست می‌دهد.

فقر و نداری، در داستان پیراهن زرشکی، پای دو زن بدبخت را به مرده‌شورخانه کشانده است. دو زن مرده‌شور، از هیچ‌یک از اسباب و اثاثیه مرده‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند. آنها برای یافتن هر شیئی با ارزش، حتی کنج جیب‌های لباس‌های مرده را به دقت واری می‌کنند. ولی این درآمد ناچیز کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد. افراد به دلیل فقر، به اجبار دچار رذیلت‌های شخصیتی می‌شوند. چوبک این حقیقت را از زبان سلطنت، زمانی که به فکر تصاحب «پیراهن زرشکی» شخص مرده بود تا از طریق پوشاندن آن به تن شمسی، به مال و منالی برسد، بیان می‌کند: «اگه آدم پول داشته باشه همه چی داره» (همان: ۶۴-۶۳، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۵ و ۱۷۱).

از دیدگاه جامعه‌شناسان:

ادبیات، بیان حال جامعه است و وضع موجود جامعه را در هر دوره‌ای باز می‌تاباند، همچنان‌که برخی دیگر، ادبیات را نسخه بدل زندگی و آن را در حد مدارک اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت‌های اجتماعی می‌دانند و معتقدند می‌توان از ادبیات، نکته‌های کلی تاریخ اجتماع را به‌عنوان سند اجتماعی به‌دست آورد (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ۱۱۰).

چوبک در داستان گل‌های گوشتی، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که به علت فقر مالی و فکری، بر ارزش‌های کاذب و دروغین استوار است. در این داستان، مراد، نماد فرد گرفتار بدبینی مفرط است. از لحاظ فکری و اعتقادی خود را در بین افراد جامعه تنها می‌بیند و برای اینکه مانند آنها زندگی کند، تلاشی نمی‌کند. او تنها وصله‌ای زاید است که به بدترین نقطه جامعه چسبیده است.

مراد برای رهایی از نماد دروغین و ارزش کاذب و پوشالی اجتماعی، کت خود را که در واقع مملو از پوشالی به نام پشم و پنبه است، به قیمت ۱۰ تومان می‌فروشد تا هزینه نیازهای اولیه خود را تهیه کند. آنچه نیازهای اولیه را برایش جذاب و دلنشین

می‌کند، تخیل و تصورها و پندارهای ذهنی و ساخته و پرداخته خیال اوست نه خود آن نیاز، چون هنگامی که آن‌را پشت سر می‌گذارد، آن نیازها به نظرش بی‌ارزش است ولی هنگام احساس نیاز به آنها، او را به قید بندگی می‌کشند.

«این آدم وصله ناجوری بود که به خشتک گنبدیده اجتماع خورده بود و زیر آن درزها برای خودش وجود داشت، مثل شپش، ولی ابداً زندگی نمی‌کرد. برای همین بود که به هیچ‌وجه نمی‌توانست هم‌رنگ و هم‌آهنگ مردم باشد» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۷ - ۲۵). یکی دیگر از پیامدهای فقر مالی در داستان‌های چوبک، استفاده ابزاری از شخصیت‌های داستان‌ها، توسط افراد قوی یا متمدن جامعه است. در داستان زیر چراغ قرمز اگرچه در ظاهر امر، جیران، آفاق و همه زنانی که در یک مجموعه، تحت فرمان خانم رئیس، برای گذران زندگی خود به روسپی‌گری روی آورده‌اند، ولی در عین حال به‌عنوان ابزاری برای سودرسانی به مافوق خود به‌کار می‌روند. استفاده از آنان مشروط به قانون یا شرایط خاصی نیست؛ بلکه هر زمانی که نیاز به وجود آنان باشد، بی‌درنگ باید آماده انجام وظیفه باشند.

«کاشکی خدا مرگم می‌داد راحت می‌شدم. به خدا که ذله شدم... مرگمون دس خودمون نیس. به قرآن که عاجز شدم. از رمق شدم. همش مهمون، همش مهمون» (همان: ۶۷). در این داستان، فقر، منجر به مسخ شخصیت واقعی جیران شده است. خانم رئیس با استفاده از ابزار فقر و برای سودجویی بیشتر، با تغییر اسم جیران به «ماری»، به مسخ هویت و شخصیت واقعی او دست زده است تا جایی که جیران هم با شنیدن اسم جدید خود احساس غریبی نسبت به خودش پیدا می‌کند (همان: ۶۱ - ۶۰).

فاصله طبقاتی

فاصله طبقاتی با پیامدهایی از قبیل: احساس تنهایی، حقارت، تشنگی فکری شخصیت‌ها و بی‌خانمانی، در داستان‌های چوبک، صحنه‌هایی از زندگی مردم را به نمایش درمی‌آورد.

در داستان *بعد از ظهر آخر پاییز*، گیرایی نداشتن ایدئولوژی مذهبی که مانند آفتاب پاییزی بی‌جان است، به فاصله طبقاتی و تفاوت پایگاه فقیر و غنی، حتی در نگاه معلم، می‌پردازد. این نگاه، خود دلیلی است برای احساس حقارت، دشمنی، تشنگی فکری و سوءاستفاده‌های مختلفی که شرایط زندگی بر فرد تحمیل می‌کند، هرچند که میل باطنی معلم گرایش به سوی ارزش‌ها و هویت یکسان بشری باشد تکه تکه شدن کلمه‌های قرائت نماز و سیر و گردش در افکار گوناگون، نشان می‌دهد که فرد برای رسیدن به تمرکز، نیاز به گیرایی و جذابیت اصول مذهبی دارد؛ اما به خاطر رسوخ شکاف طبقاتی و تأثیر نامطلوب آن بر زندگی و سایر شئون آن، موجب گسستی فکری فرد می‌شود و او را به یاد چیزهایی می‌اندازد که نیاز فطری و اجتماعی اوست.

«و بعد از سجده دوم می‌نشینند و تشهد می‌خوانند. تشهد یعنی که آدم ایمان و یگانگی‌شو به خدا و رسولش... و بعد هم که اومدیم خونه رفتیم فعله بگیریم بازی کردیم. شب ماه بود... و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تو اون برج گنده...» (همان: ۲۱۲-۲۱۱).

عذرا در داستان *نفتی*، در مقایسه خود با دختر «عزیز خان»، تنها برتری او را در شرایط زندگی و رفاه مالی‌اش می‌بیند. چراکه عیب و ایرادهای چهره دختر «عزیز خان» به مراتب بیشتر از اوست. علی‌رغم اینکه سالک بزرگی رو بینی‌اش دارد ولی همسر بسیار خوب و مناسبی اختیار کرده است. بنابراین از درگاه خداوند به گله و شکایت برمی‌خیزد و این تفاوت‌ها را به رخ می‌کشد که: «مگه من چمه؟ چطور به دختر عزیز خان که یک سالک به اون گندگی رو دماغشو خورده، شور به اون خوبی دادی؟...» (چوبک، ۱۳۵۴: ۱۲ و ۱۵).

مردسالاری و پیامدهای آن در جامعه

در نگاه اجمالی به آثار داستانی چوبک درمی‌یابیم که وی به قشر آسیب‌پذیر جامعه، محرومان حقوق اجتماعی و قربانیان جور و ستم توجه ویژه‌ای داشته است. در بین

افراد این طبقه، زنان به‌عنوان آسیب‌پذیرترین چهره در جامعه مردسالاری عصر چوبک، بیشتر از همه مورد ظلم و استثمار قرار گرفته‌اند. در داستان‌های چوبک، زنان نه به‌عنوان شهروند یا انسانی مستقل با حقوق اجتماعی مشخص، بلکه به‌عنوان برده‌ای صرفاً به‌منظور التذاذ جامعه مردان، معرفی شده‌اند. انزوای زنان ناشی از حاکمیت محض ایدئولوژی مردسالارانه و بی‌ارزشی آنان، از جمله پیامدهای منفی این نوع ایدئولوژی و نگرش در جامعه عصر چوبک است.

سرکوبی غریزه جنسی و سکوت درباره این غریزه به دلایل اخلاقی، مذهبی، اجتماعی یا به‌طور کلی فرهنگی، تنها یکی از مسائلی است که به‌وسیله آن چوبک توجه خواننده‌اش را به محرومیت زن در جامعه ایران معطوف می‌کند. وابستگی اقتصادی زنان به مردان و نیز اعتقادهای خرافی در میان افراد جامعه در مورد اینکه زنان به‌عنوان موجوداتی پست‌تر از مردان که فقط برای تمتع مردان خلق شده‌اند از دیگر مسائل جامعه ایران است که چوبک با خلق شخصیت‌های زن در داستان‌هایش به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازد (قانون‌پرور، ۱۳۷۲: ۲۷۳).

در داستان گورکن‌ها، در جامعه‌ای که چوبک توصیف می‌کند، شخصیت زن به‌قدری پست و بی‌مقدار است که زمانی خدیجه از سوی جامعه طرد می‌شود و در طویله‌ای با دو خر به سر می‌برد. زیرا از سوی قراردادهای اجتماعی که ساخته و پرداخته مردان سرزمینش است، مجرم شناخته شده است. در گورکن‌ها، نویسنده برای اینکه بگوید این نوع از زنان تا چه اندازه در زندگی خود سرخورده و بی‌ارزش شده‌اند، دو تصویر به نمایش می‌گذارد. اول، بچه‌خرسی که زنجیر به گردن دارد در حالی که مردی قوی و زمخت صاحب آن است و بچه‌ها دور تا دورش را گرفته‌اند. دوم، تصویر طویله‌ای با دو خر است، یکی مریض و دیگری سرپاست که وصله‌های حنایی به بدن آنها داغ خورده و هر دو صحنه، استفاده‌های ابزاری از زن و موجودات دیگر را نشان می‌دهد.

«بچه‌ها خدیجه را مانند گله سگی که گرگی را در ده غریبی دوره کند، در میان

گرفته بودند و سرتاسر راسته بازار دنبالش دست می‌زدند و دم گرفته بودند: هو، هو، بچه حرومزاده داره و...» (چوبک، ۱۳۵۲: ۹-۱۰؛ رک، همان: ۱۴).

در کفترباز، لچک به‌سر از لحاظ ساخت اجتماعی، پایگاه زن را در جامعه انسانی با زبانی طعن‌آمیز و تحقیر شده نشان می‌دهد. از نظر دایی رحمان، لچک به‌سر زنی منزوی، گوشه‌گیر، ضعیف و بی‌رنگ در اجتماع توصیف می‌شود که مردانی با چنین صفاتی، مشابه لچک به‌سر هستند. از نظر او، زنان که مصداق آن، لچک به‌سر می‌تواند باشد، چنان ضعیف هستند که جز اینکه در کنج خانه بنشینند و برای بچه‌ها قصه تعریف کنند، به هیچ دردی نمی‌خورند.

«تو چقده خوب بود عوض این چسناله‌ها می‌رفتی کنج خونت پهلو لچک به‌سر می‌شسی و...» (چوبک، ۱۳۵۵: ۸۵).

بازتاب ایدئولوژی مذهبی (دینی) در داستان‌های چوبک

چوبک، همانند جنبه‌های سیاسی و اجتماعی، در ضمن داستان‌هایش نقدهای گسترده‌ای به ایدئولوژی مذهبی یا دینی دارد. دین، از نگاه چوبک که انعکاسی از اندیشه‌های مارکسیستی است، اساساً محصولی از جامعه طبقاتی است که زمینه از خودبیگانگی در این جوامع را فراهم می‌آورد. «به‌نظر پیروان مارکس، دین، هم محصول از خودبیگانگی و هم بیانگر منافع طبقاتی بود. دین، هم ابزار فریب‌کاری و ستمگری به طبقه زیردست جامعه و هم بیانگر اعتراض علیه ستمگری و نوعی تسلیم و مایه تسللی خاطر در برابر ستمگری است» (همیلتون، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

برخورد با مذهب در اروپا (با توجه به تجربه‌ای که اروپائیان پس از رنسانس در زمینه‌های علمی و صنعتی به آن دست یافته بودند)، نواندیشان ایرانی را بر آن داشت تا با تصور به حاشیه راندن ایدئولوژی مذهبی، سایر زمینه‌های موجود در فرهنگ غرب از جمله: آزادی بیان، قانون‌گرایی، برابری و تساوی زن و مرد، وطن‌خواهی و غیره را در

ایران تحت سیطره دیکتاتوری رضاخان می‌توان فراهم کرد. چوبک برای چنین رویکردی در بیشتر داستان‌های خود از جمله: سنگ‌صبور، ره‌آورد و... به حاکمیت فرهنگ و مذهب عرب بر ایران به روش‌های مختلف می‌تازد و آن‌را در نظر خواننده به چالش می‌کشد.

انتساب بدبختی‌ها به ایدئولوژی عرب

یکی از نکاتی که بیشتر در داستان‌های چوبک به چشم می‌خورد، اشاره طنزگونه به برخی مباحث اساسی دینی و مذهبی است. به نظر می‌رسد این ویژگی در آثار بسیاری از معاصران چوبک وجود دارد و علت آن‌را می‌توان در بین مجموعه عوامل و جریان‌های فکری که منجر به تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در زمان مشروطه یا قبل از آن است جستجو کرد. ورود بینش و فرهنگ غربی به ایران و تأثیر منفی آن بر روشنفکران وقت که قادر به تمیز افکار و عقاید دینی و مذهبی از بینش پوچ‌گرایی غربی نشدند، سبب شد بسیاری از افراد باسواد مملکت، با مطالعه آثار نویسندگان غربی، تحت تأثیر افکار آنان قرار گیرند و تمامی بدبختی و عقب‌ماندگی جامعه را از آمیزش ایدئولوژی عرب با ایدئولوژی ایران باستان بدانند و به شکلی درصدد به انزوا کشاندن اصول و عقاید دینی باشند که چوبک نیز یکی از آن افراد است. چوبک ویرانی تمدن ایرانی را از عرب‌ها می‌داند و شروع بدبختی مردم ایران‌زمین را به زمانی که پای عرب‌ها به ایران باز شد نسبت می‌دهد. او در داستان سنگ‌صبور با تمسخر و مضحکه از عرب و زبان عربی یاد می‌کند.

«اصلاً من ادب عرب را دوست دارم. با این زبان مقدس اصلاً نمی‌توان جز عقیف گفت و

شنید. افسوس که مردم ناهم‌اند و...» (چوبک، ۱۳۵۳: ۵۳؛ رک، همان، ۱۳۵۵: ۲۲۵ - ۲۲۴).

انتقاد چوبک از ایدئولوژی وقت به دلیل تحریف فضائل اخلاقی

چوبک همانند بسیاری از معاصران خود، به تأسی از فرهنگ غرب، ضعف ساختاری و عقب‌ماندگی کشور در تمامی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را به ایدئولوژی

مذهبی و کاربرد نادرست آن در جامعه وقت نسبت می‌دهد. او در بسیاری از داستان‌های خود از جمله *عدل*، *بعد از ظهر آخر پاییز*، *دزد قالیاق*، *عروسک فروشی* و *مسیو الیاس*، به کاربرد نادرست و انحرافی سه اصل اساسی اخلاقی - مذهبی، «عدل»، «صدق» و «ایشار» و «ایشار» از خودگذشتگی» در جامعه وقت می‌تازد و آنرا به نقد می‌کشد.

در داستان *عدل*، قضاوت نادرست طبقات مختلف اجتماع، در برابر برقراری عدل و عدالت در جامعه را به نمایش می‌گذارد. وی با نمادسازی اسب مصدوم و قرار دادن مردم با حرفه‌های مختلف در اطراف آن، که هر یک نماد و نماینده طبقه خودش است، به برداشته‌ها و قضاوت‌های نادرست از این اصول اخلاقی توسط طبقات مختلف در جامعه می‌پردازد (رک: چوبک، ۱۳۵۴: ۴۷ - ۴۵).

در داستان *بعد از ظهر آخر پاییز* که به شیوه تداعی معانی نوشته شده است، چوبک با استفاده از هجوم یادها به ذهن دانش‌آموزی فقیر، نمایشگر ویرانی ذهنی و جسمی او می‌شود. اما همچون داستان‌های پیشین، خواست «طبیعی» اصغر را مبنا قرار نمی‌دهد، این بار می‌کوشد به مسئله عدالت اجتماعی بپردازد (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۲۴۶).

در داستان *مسیو الیاس*، به نظر می‌رسد چوبک نوع برداشت نادرست میرزا محمودخان از ایدئولوژی اسلامی را به نقد می‌کشد. برداشت غلطی که زمینه‌های رویش و به وجود آمدن شخصیت‌هایی مثل مسیو الیاس و افرادی مشابه را فراهم می‌آورد. افرادی مانند میرزا محمودخان با برداشت‌های غلط از اصل اساسی ایشار و از خودگذشتگی، زمینه‌های آنرا فراهم می‌آورند در حالی که خود و خانواده آنان از این ایدئولوژی در رنج و عذاب هستند (رک: چوبک، ۱۳۵۴: ۶۶ و ۱۸۱ و ۱۸۳).

بازتاب ایدئولوژی باورهای عامیانه در داستان‌های چوبک

در داستان‌های چوبک اغلب شاهد هستیم که ویرانی زندگی شخصیت‌های داستانی

و دربه‌دری و بدبختی شخصیت‌های این مجموعه صرفاً به‌دلیل باورهای غیرمنطقی است. این باورها، یا ریشه در خرافه دارد یا برگردانی غیرمستند و بی‌منطق از اصول فکری یا مذهبی است.

باورهای خرافی

باورهای خرافی یکی از مهم‌ترین عوامل اضمحلال و عقب‌ماندگی جامعه‌ی داستان‌های چوبک است. در این جوامع که چوبک معرف آنهاست، نه‌تنها زنان، بلکه مردان نیز که گاه اظهار فضل کرده و خود را صاحب‌اختیار زنان می‌دانند، گرفتار بی‌چون و چرای این افکار غلط هستند. شاید یکی از مهم‌ترین عوامل غلبه‌ی افکار خرافی، بی‌سوادی شخصیت‌های داستانی است. اغلب شخصیت‌های داستانی چوبک، افرادی بی‌سواد هستند. آنان هیچگاه قادر نیستند از طریق عقل و منطق به مشکلات خود فائق آیند، بنابراین برای پوشاندن ناتوانایی‌های خود به باورهای خرافی متوسل می‌شوند.

در داستان سنگ‌صبور، گوهر، همسر حاج اسماعیل، بر اساس باوری خرافی به‌دلیل داشتن بچه‌ی حرام‌زاده از خانه و کاشانه‌ی خود رانده می‌شود و برای تهیه‌ی مخارج زندگی خود و بچه‌اش، به فساد کشیده می‌شود و سرانجام توسط سیف‌القلم، مدعی مبارزه با فساد، به قتل می‌رسد. کاکل زری، فرزند گوهر، به‌دلیل بی‌سرپرستی و نداشتن مراقبت صحیح، در حوضچه‌ی حیاط غرق می‌شود و جهان‌سلطان، زن خدمتکار منزل حاج اسماعیل که علیل و ناتوان است، گوشت تنش می‌پوسد و به طرز وحشتناکی چشم از این جهان فرومی‌بندد.

«اون‌روز چقده حرم شلوغ بود جای سوزن انداز نبود. هممون تو هم چپیده بودیم... کاکل‌زری نشسه بود زیر نودون طلا...، یه دهاتی نخراشیده نتراشیده‌ام می‌خواست بره قلف رو بگیره. هی زور می‌آورد. یه هو دستش خورد به دماغ کاکل‌زری...» (همان، ۱۳۵۳: ۱۰، ۹۶، ۹۷ و ۲۱۲).

در داستان/سب چوبی، خانواده جلال زمانی که نمی‌توانند حضور زن خارجی را در جمع خانواده خود تحمل کنند، به ترفندی عامیانه متوسل می‌شوند. بهانه خانواده برای طرد عضو جدید، مسیحی بودن اوست، حتی جنین همسر جلال را به علت اینکه خطبه عقد مسلمانی برای ازدواج خوانده نشده، حرام می‌دانند. در ادامه داستان مشخص می‌شود که خود جلال هم علی‌رغم پذیرش دین اسلام توسط همسرش، تحت تأثیر ایدئولوژی گذشته، به این باور می‌رسد که باید وی را ترک و از هم‌کیشان خود همسری اختیار کند.

«جلال برگشت تو ارسی. کتش رو دستش انداخته بود و... هرکاری می‌کنم راضی نمیشن... اصرار دارند که عقد مسلمانی بکنیم... میگن بچه‌ای که با عقد مسیحی به دنیا آمده حروم زادس...» (چوبک، ۱۳۵۵:۱۲۲).

نذر و نیاز و دخیل بستن

در داستان نعتی، عذرا، در مسیر سخت زندگی به این نتیجه می‌رسد که برای انجام هر کار ناممکن در صورت نذر کردن، دخیل بستن و متوسل شدن به اماکن مقدس می‌توان خواسته خود را برآورده کرد. بنابراین او که از تنهایی خسته شده و قصد ازدواج دارد و از طرفی چون ایدئولوژی حاکم در جامعه این اجازه را به او نمی‌دهد تا خود پا پیش بگذارد و همسر آینده‌اش را انتخاب کند، به ناچار برای انجام این خواسته طبیعی خود، به نذر و نیاز کردن و بستن دخیل به ضریح امام رضا^(ع) متوسل می‌شود.

«ای آقا، ای پسر موسی بن جعفر مراد منو بده. پیش سر و همسر بیشتر از این خجالتم نده. کاری کن ای آقا، که من سر و سرانجومی بگیرم و یه خونه زندگی به هم بزنم و...» (همان، ۱۳۵۴:۱۱).

در داستان تنگسیر، شهر و زمانی که نمی‌تواند محمد را از تصمیمی که گرفته، منصرف کند، به نذر و نیاز متوسل می‌شود و برای امامزاده شمع نذر می‌کند که محمد را از بلایا حفظ کند. «خدایا یه دسه شمع نذر امامزاده می‌کنم. معلوم نیس چه خیالی تو سرشه؟» (همان، ۱۳۸۴:۶۱).

نتیجه‌گیری

با بررسی عصر زندگی چوبک و تطابق آن با واقعیت‌های موجود در داستان‌هایش، می‌توان به این نتیجه رسید که وی در بسیاری از داستان‌های خود به روش توصیف و خلق صحنه‌های زنده و بزرگ‌نمایی آنها، سعی در افشای حقایقی دارد که در جامعه زندگی وی اتفاق افتاده است که به صورت خلاصه و مجمل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در بُعد اجتماعی، چوبک پایه و اساس تمام عقب‌ماندگی و رکود جامعه عصر خود را سوای بی‌لیاقتی حاکمان و حضور استعمار در ایران، غلبه فقر در جامعه در زوایای مختلف از جمله: مالی، فرهنگی، اجتماعی و ناشی از برداشت‌های غلط از ایدئولوژی حاکم می‌داند. او در داستان‌های سنگ‌صبور، پیراهن‌زرشکی، نفتی، زیر چراغ قرمز، چراغ آخر، اسب چوبی، گورکن‌ها، چرا دریا طوفانی شده بود و... زیربنای همه بدبختی‌های جامعه را در طی داستان، از دریچه شخصیت‌هایی که نماد طبقات اجتماعی هستند بیان می‌کند و مسیر انحرافی مباحث ایدئولوژیکی را در ایجاد سایر معضلات اجتماعی به نقد می‌کشد. در جامعه عصر چوبک، بیشتر شخصیت‌های زن، قربانی ایدئولوژی مردسالاری شده‌اند. در داستان‌های سنگ‌صبور، زیر چراغ قرمز، گورکن‌ها، چرا دریا طوفانی شده بود و... زنان جز تمتع و لذت‌جویی مردان، نقشی در زندگی ندارند. فاصله طبقاتی با تمام پیامدهای آن در جامعه عصر چوبک، در قالب نمادهای داستان‌ها به وضوح نمایان است. مجموعه داستان‌های خیمه شب‌بازی، بیشترین نقش را در بازتاب معضلات و مشکلات اجتماعی با مصادیق: فقر، فاصله طبقاتی و معضل مردسالاری در جامعه عصر چوبک داراست. پس از آن، به ترتیب چراغ آخر، سنگ‌صبور و داستان‌های دیگر چوبک در ایفای این نقش سهیم هستند.

در بُعد سیاسی، وضعیت خفقانی که به دنبال دو جنگ جهانی و شکست مشروطه و روی کار آمدن حکومت مستبد رضاخانی روی می‌دهد، موجب نوعی انسداد سیاسی در

ایران شده بود که این امر خود سبب می‌شد روشنفکران دچار یأس، ناامیدی و سرخوردگی شوند و ناکامی‌های خود را در آثار خود انعکاس دهند. چوبک نیز همانند معاصران خود برای تغییر اوضاع حاکم، دنباله‌رو افکار غربی و خواهان تغییرات اساسی در نوع ساختار اجتماع زمان خود همانند جامعه اروپا بعد از رنسانس می‌شود. این امر در داستان‌های مردی در قفس، یحیی، دسته‌گل، انتری که لوطیش مرده بود و تنگسیر، در قالب شخصیت‌های داستانی به نمایش درمی‌آید. در بین داستان‌های چوبک، انتری که لوطیش مرده بود، بیشترین مصادیق ایدئولوژی سیاسی را دربر دارد. سنگ‌صبور، در مقام دوم و داستان‌های دیگر وی هر یک با مصادیقی از قبیل: نقد روحیه استعمارستیزی روشنفکران، ارائه تصویر برجسته از فشار سیاسی، ابراز تنفر از بی‌ثباتی وضعیت حاکم، اعتراض به فقدان آزادی بیان و... ایدئولوژی سیاسی حاکم در جامعه عصر چوبک را باز می‌تابانند.

بازتاب ایدئولوژی مذهبی تقریباً در تمامی داستان‌های چوبک به چشم می‌خورد. وی در داستان‌های خود به تشریح اثر منفی باورهای عامیانه و خرافی در ضعف فرهنگی جامعه خود می‌پردازد که بیشترین سهم در بازتاب این مقوله از ایدئولوژی مذهبی را به ترتیب در داستان‌های چراغ آخر، خیمه شب‌بازی، سنگ‌صبور و روز اول قبر می‌توان یافت.

به‌طور کلی در بررسی داستان‌های چوبک با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا می‌توان به این نتیجه رسید که چوبک در باب ایدئولوژی مذهبی معتقد است آنچه در عصر وی از دین اسلام بر مردم ایران حکومت می‌کند، ظاهر مسائل دینی است، نه محتوای آن.

منابع و مأخذ

- برسler، چارلز، (۱۳۸۶). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه مصطفی عابدینی فرد، تهران: نیلوفر.
- تسلیمی، علی، (۱۳۸۸). «تحلیل سه قطره خون صادق هدایت با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا». *ادب پژوهی*، بهار و تابستان، شماره ۷۸: ۱۷۱-۱۸۸.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۲). *روز اول قبر*. تهران: جاویدان.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۳). *سنگ‌صبور*. تهران: جاویدان.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۴). *خیمه شب‌بازی*. تهران: جاویدان.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۵). *چراغ آخر*. تهران: جاویدان.
- چوبک، صادق، (۱۳۸۴). *تنگسیر*. تهران: جامه‌داران.
- چوبک، صادق، (۱۳۸۸). *انتری که لوطیش مرده بود و چند داستان دیگر*. تهران: نگاه.
- دهباشی، علی، (۱۳۸۰). *یاد صادق چوبک*. تهران: ثالث.
- زیما، پیر و...، (۱۳۷۱). «جامعه‌شناسی رمان از نظرگاه گلدمن». ترجمه محمد پوینده، مجلات هنر، *کلک*، شماره ۳۱: ۹۶-۱۰۵.
- سلدن، رمان و پیترو ویروسون، (۱۳۷۷). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- طاهری، محمد، معصومه سپهری‌عسکر، (۱۳۹۰). «بررسی شیوه به‌کارگیری جریان سیال ذهن در رمان *سنگ‌صبور* صادق چوبک». *فصلنامه شعرپژوهی (بوستان ادب)*، تابستان، سال سوم، شماره ۲: ۱۶۹-۱۹۰.
- عسگری حسنکلو، عسگر (۱۳۸۶-۸۷). «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات». *ادب پژوهی*، شماره ۴: ۴۳-۶۴.
- قانون‌پرور، محمدرضا، (۱۳۷۳). «چند تصویر از زنان در داستان‌های صادق چوبک». *مجله ایران‌شناسی*، شماره ۱۸: ۲۶۸-۲۷۵.

- گرین، کیت و دیگری، (۱۳۸۳). *در سنامه نظریه و نقد ادبی*. ترجمه لیلا بهرانی محمودی و دیگران، تهران: روزنگار.
- گلدمن، لوسین، (۱۳۷۷). «جامعه‌شناسی ادبیات». در محمدجعفر پوینده (گزیده و ترجمه). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. تهران: نقش جهان: ۶۴-۷۸.
- گلدمن، لوسین، (۱۳۸۲). *نقد تکوینی*. ترجمه محمدتقی غیائی، تهران: نگاه.
- محمودی، حسن، (۱۳۸۲). *نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک*. تهران: روزگار.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۶۰). *قصه، داستان کوتاه، رمان*. تهران: آگاه.
- میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۶). *صد سال داستان‌نویسی ایران*. ج ۱ و ۲، تهران: چشمه.
- وحید، فریدون، (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی در ادبیات*. تهران: سمت.
- ولک، رنه و آوستن وارن، (۱۳۸۲). *نظریه ادبیات*. مترجمان ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ولی پورهفشجانی، شهناز و دیگران (۱۳۸۷). «لوسین گلدمن و ساخت‌گرای تکوینی». *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*، سال ۷، شماره ۲۵: ۱۴۳-۱۲۹.
- همیلتون، ملکم، (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی دین*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.